

## آشنایی با جنبش دموکراتیک نوین افغانستان

پس از مرگ جوزف استالین، پیشوای کبیر کارگران و سایر ستمدیده گان جهان، "اتحاد شوروي" مسیر انحراف از کمونیسم را در پیش گرفت. این امر که بوسیله "خرشچف" جانشین استالین رهبری میشد، طی سیاست های "همزیستی مسالمت آمیز"، "رقابت مسالمت آمیز" و سرانجام "گذار مسالمت آمیز" با غرب و سرمایه جهانی، نشاندهنده آن بود که "حزب کمونیست اتحاد شوروي" تنها در "نام" کمونیست است و بس. این حزب، که به تجدید نظر در مارکسیسم-لنینیسم اقدام کرد، اصول را پامال نموده، و راه را برای احیای سرمایه داری در اتحاد شوروي هموار ساخت. برنامه سابق حزب که بر مبنای اصول کمونیستی بود، به برنامه جدیدی که سرپاآغشته به ضدیت با کمونیسم بود، تغیر یافت. رویزیونیسم که عبارت از تجدید نظر در اصول و صرف نظر کردن از کمونیسم بود، بر حزب و دولت اتحاد شوروي غلبه یافت. در چنین فضای بحرانی، در جهانی که اتحاد شوروي به مثابه پایگاه انقلاب جهانی محسوب میشد، انصراف از انقلاب و خیانت به کمونیسم، سبب گردید که غرب هر چه بیشتر از خروشچف و تز های "مسالمت آمیز" اش استقبال به عمل آورد. اما حزب کمونیست چین تحت رهبری صدر مائوتسه دون، نه تنها به مخالفت با تز های رویزیونیستی و خائنانه خروشچف برخاست، بلکه، به گونه جدی، داعیه انقلاب جهانی پرولتری را پی گیری کرد. بدین ترتیب بود که صدر مائوتسه دون، به مثابه مدافع کبیر انقلاب جهانی طبقه کارگر، به مثابه رهبر کبیر پرولتاریا و سایر ستمدیده گان کره

ارض، در برابر امپریالیسم جهانی و رویزیونیست های مزدور وی ایستاد. با موضع گیری صدر مائوتسه دون بر ضد "رویزیونیسم" جدید، جنبش بین المللی کمونیستی، قوتی تازه یافت، و اینک، چین به مثابه فرمانده انقلاب جهانی، در برابر کلیت نظام سرمایه داری ایستاده، و چشم امید همه ستمدیده گان بود. نیروهای طاغوتی و فرعون های سرمایه، همه در برابر چین کمونیست، قد علم کردند، و در برابر وی، از خرسچف و حزب خاین "کمونیست" اتحاد شوروی پشتیبانی به عمل آوردند. صدر مائوتسه دون، به منظور جلوگیری از احیای سرمایه داری در چین، و به منظور جلوگیری از تکرار تجربه اتحاد شوروی در چین، رهبری انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین را بدست گرفته، و مبارزه "دو خط" کبیری را بر ضد راهیان سرمایه داری در چین رهبری کرد. صدر مائو، به دفاع از خط پرولتاری و حاکمیت پرولتاریا برخاست، و رهروان سرمایه داری یا خط رویزیونیستی مدافع احیای سرمایه داری را منکوب نمود. مبارزه بر ضد احیای سرمایه داری، سراسر جامعه چین را در بر گرفته، و از عالی ترین مناصب، تا پایین ترین مدارج را شامل میشد. چنین بود که لیوشاوچی رئیس جمهور چین که به صف مدافعان احیای سرمایه داری پیوسته بود، بدستور صدر مائو، و توسط توده های انقلابی، از مسند قدرت به زیر کشیده شد. نیز تینگ هسیائوپینگ، از مقامات عالییه حزبی-حکومتی که از مدافعان اصلی راه سرمایه داری بود، بوسیله راهیان پرولتاری که رهبری انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاری را به عهده داشتند، به شدت سرکوب گردید. همین کینه از انقلاب فرهنگی پرولتاریایی بود که سرانجام، تینگ هسیائوپینگ، را بدان داشت که از رهبران این انقلاب، بدون در نظر داشت

هیچ اصلی، وحشیانه کین توزی کند و حتی با پشت پا زدن به "آزادی های بورژوازی"، رهبران اصلی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را که به "گروه چهار نفری" مشهور بودند، و در آن همسر صدر مائو یعنی بانو "چیانگ چینگ" نیز شامل بود، را به خشونتی تام محکوم به حبس ابد نموده، و با توطئه های گوناگون آنان را از میان برداشت.

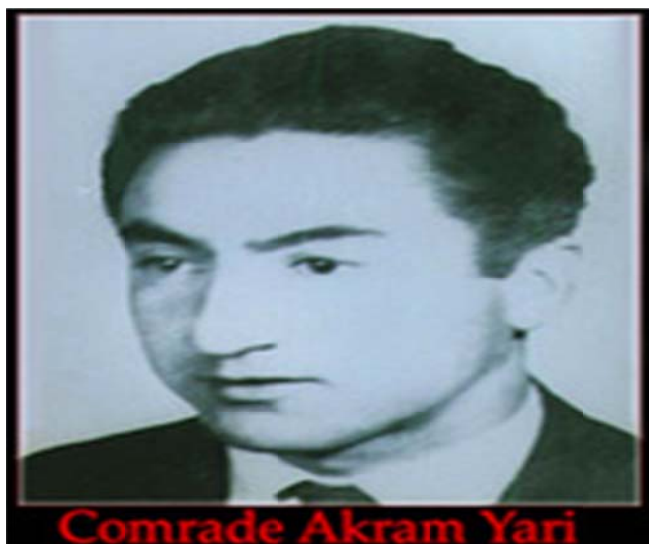


### تصویر صدر مائو تسه دون

با آنکه بعد از درگذشت صدر مائوتسه دون، یعنی با به قدرت رسیدن هواکوافنگ و سپس تینگ هسیائوپینگ، راهیان سرمایه داری سرانجام پیروزمندانه، به احیای سرمایه داری در چین اقدام ورزیدند، اما، این پیروزی راهیان سرمایه داری در چین، موقتی بوده، همانگونه که صدر مائو گفته است، توده های ستمدیده، یعنی مبارزان راه حق و عدالت، به پیروزی نهایی دست خواهند یافت. آری! حق، پیروز شدنی، و جهل و بیعدالتی، شکست خوردنی

است. پیروزی نهایی از آن توده هایی است که عدالت میخواهند. این عدالت، تنها در بستر کمونیسم است که مفهوم حقیقی و جهانشمول خویش را بدست خواهد آورد و قابل دستیابی خواهد بود. سالیان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین که از 1966 تا 1976 را در برگرفت، همانگونه که در متن جامعه چین تحولات شگرفی را به بار آورد، در عرصه بین المللی نیز، سنگر دفاع از کمونیسم را استحکام تام بخشیده، و کشور عزیز ما افغانستان نیز که با استفاده از "دموکراسی از بالا"ی ستمشاهانه ظاهر شاه، اینک نوعی از دموکراسی هرچند قلابی را تجربه میکرد، از پژواک جهانشمول پیام انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی-پیامی که همانا تولد "مائوئیسم" به مثابه مرحله تکاملی جدید و "سومین" در تکامل ایدئولوژی پرولتاریا به شکل مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم بود- بهره مند شد. آری! انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریا، نوید زایش مائوئیسم و پذیرش آن از سوی همه احزاب و سازمانهای کمونیست انقلابی در سراسر جهان بود. در تقابل با مائوئیسم که از کمونیسم انقلابی نماینده گی میکرد، انبوهی از احزاب و سازمانهای تسلیم طلب و خاین به انقلاب قرار داشتند که به دنباله روی از حزب رویونیست و مرتد "کمونیست" اتحاد شوروی ادامه میدادند. در افغانستان نیز، حلقات و گروهبندی های چندی، در دفاع از رویونیسم خروشچفی سربرکرده بود و انسجام تشکیلاتی این رویونیست ها، سرانجام بنام "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در خدمت سوسیال-امپریالیسم استعمارگران روسی قرار گرفت. اما در تقابل با این حزب رویونیست و خاین، کمونیست های انقلابی یعنی کسانی قرار گرفته بودند که سازمان جوانان مترقی را بنیانگذاری کردند. سازمان جوانان مترقی که در پاییز 1344 خورشیدی

ایجاد گردید، نخستین سازمان مارکسیستی افغانستان بود. این سازمان بر مبنای محکم ایدئولوژیک یعنی مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون، موجد جنبش دموکراتیک نوین افغانستان گردید. با سازمان جوانان مترقی است که خط مائوئیستی صدر اکرم یاری، رهبر کمونیست های افغانستان، به مثابه خط انقلاب پرولتري پیریزی میشود. صدر اکرم یاری، بنیانگذار خط مائوئیستی در کشور ما بوده، و در حقیقت، تکاملات بعدی خط پرولتري در کشور ما، همه تکاملاتی اند که در خط صدر اکرم یاری به وقوع پیوسته است. بنابراین، مادامیکه ما از مائوئیسم در افغانستان صحبت میکنیم، مراد از آن همانا خط مائوئیستی ای است که توسط صدر اکرم یاری بنیانگذاری شده، و تا امروز تکامل نموده است.



**"صدر اکرم یاری"**

با عاید شدن بیماری که در سالهای اخیر دهه چهل عاید حال صدر اکرم یاری گردید، و در نتیجه صدر نتوانست به امورات سازمانی رسیده گی کند، برخی از عناصر ناپیگیر کوشیدند

تا خطوط نوسانی و یا حتی رویونیستی ( بیشتر به شکل سنتریسم که با آنکه صدرمائو را به حیث مارکسیست-لنینیست کبیر قبول داشتند، اما اندیشه مائوتسه دون و به زبان امروزی مائوئیسم را قبول نداشته یعنی تکامل مارکسیسم بوسیله صدر مائو را نمی پذیرفتند) را در رهبری سازمان جایگزین خط صحیح و مائوئیستی صدر اکرم یاری کنند. خط مائوئیستی صدر مائوتسه دون، اعلام میداشت که توده های ستمدیده کشور ما، برای پیروزی در نبرد بر ضد دشمنان خویش، به سه سلاح انقلاب یعنی به حزب انقلابی، اردوی انقلابی و جبهه متحد ملی ضد امپریالیستی نیاز دارند. حزب انقلابی باید مجهز با ایدئولوژی دورانساز طبقه کارگر یعنی مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون باشد. ارتش انقلابی باید تحت فرمان حزب بوده و بوسیله حزب ایجاد و رهبری شود. در جبهه متحد ملی ضد امپریالیستی نیز باید رهبری پرولتری حاکم باشد. اما سنتریست ها، از سویی به مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون باورمند نبودند، و از سوی دیگر، هیچ تلاشی در راستای ایجاد حزب فراگیر طبقه کارگر انجام ندادند. نشریه شعله جاوید که تبارز علنی تلاش های جنبش مائوئیستی افغانستان بود، با آنکه تنها اجازه طی یازده شماره انتشار یافت، و فعالیت آن از سوی رژیم ستمشاهی متوقف گردید، اما در عمل، سبب گردید تا جنبش دموکراتیک نوین ما حول آن، قامت برافرازد. متأسفانه، به پیمانہ یی که تلاش در راستای پیگیری "علنیّت" موفقیت در قبال داشت، تلاش های جدی تری که لازم بود تا در زمینه "مخفی" و "زیر زمینی" مبارزات گسترش یافته و پیگیری شود. سازمان در این امر به ناکامی مواجه گردید. با آنکه سازمان جوانان مترقی، به مثابه تشکیلات مخفی و زیر زمینی که نشریه "شعله جاوید" و

کلیت جنبش دموکراتیک نوین را رهبری میکرد و وجود داشت، اما نسبت اطلاع نداشتن تقریباً بخش اعظمی از حلقات و محفل های چپی و حتی مائوئیستی از وجود سازمان جوانان مترقی، این سازمان موفق نگردید که به شکل و انسجام سایر نیروهای ضد رویونیست و مائویست پردازد و در نتیجه تشکیل حزب کمونیست سراسری در کشور، صورت نپذیرفت. ممکن است که یکی از دلایل عمده اقدام نورزیدن سازمان به این امر، ناشی از مخفی کاری عمیقی باشد که این سازمان بدان توسل ورزیده بود. با توجه به اختناق حاکم، آن گونه مخفی کاری لزوم هم داشت. اما، برخی از گرداننده گان محافل و حلقات چپی و بعضاً مائوئیستی که از رهبری و حتی از تشکیلات سازمان به دور مانده بودند، در بی خبری قرار گرفتن از آنرا، ناشی از تعدد سازمان در بی خبری نگهداشتن شان دانسته، و به انتقاد از سازمان جوانان مترقی، و حتی رو آوردن به مخالفت با آن پرداختند. جالب آنست که بخش اعظم این "مخالفین" و "انتقادیون" قسمی که موضع گیری های بعدی شان، و نیز سیر حوادث نشان داد، به اثبات رساندند که تحلیل سازمان از نوسانی بودن و نا معتمد بودن بخش اعظم آنها درست بوده، و آن حلقات و محافل، بعد ها اکثراً بر مائوئیسم و انقلاب پرولتری پشت نموده بودند. به حیث نمونه، نخستین محفلی که در جریانی که از اثر فعالیت نشریه شعله جاوید بوجود آمده بود (و یا هم میتواند گفت، محفلی که در بوجود آوردن جریان شعله جاوید حول نشریه شعله جاوید، تا اندازه بی سهم داشت) محفل انجنیر عثمان بود که نزد دیگران بعدها به نام «محفل پس منظری ها» شهرت داشت. انجنیر عثمان عصیان که از استادان دانشگاه کابل بود، از شمار روشنفکران چپی پیشتاز و معروف آن وقت به شمار میرفت. نوشته های وی مترافق با

موضع گیری های علنی وی در تظاهرات و اکسیون های توده یی جریان، وی

را به مثابه فردی در شمار کادر رهبری جنبش معرفی می‌داشت. اما همین فرد، بعدها، با

توسل به این ادعا که وی از وجود سازمان جوانان مترقی در عقب نشریه شعله جاوید اطلاع نداشته است، محفل یاری ها و محمودی ها را ( که وزنه اصلی تشکیل سازمان

جوانان مترقی به عهده آنها بود) به باد نکوهش و سرانجام دشنام گرفته، وی و یارانش با ارائه نوشته "پس منظر تاریخی..."، صدر اکرم یاری و خط انقلابی مائوئیستی را به رگبار توهین بستند.

از این به بعد، نوشته ها و موضع گیری های اپورتونیستی نظیر "ارتجاع به انقلاب، "یاری"

میدهد"، همه تلاش های مزبوحانه سنتریست ها و منجر فینی بود که اغلب روی عقده مندی

های شخصی و یا ضعف های تیوریک، بر ضد سازمان و خط گذار آن یعنی صدر یاری،

موضع گیری میکردند. درست است که مواضع انحرافی و رویزیونیستی مخالفان خط

اصولی، ناشی از "بیس" طبقاتی آن مواضع بوده است، اما در سطح، نه استدلالات اصولی

و تیوریک، بلکه، این عقده مندی ها و "بهانه" گیری ها بود که مخالفان و "انتقادیون" را بدان

میداشت تا بر ضد سازمان قیام کنند. سپس، گروهی دیگر از مخالفان، متعاقب اقدام «محفل

پس منظر ی ها»، پا به عرصه مخالفت بر ضد خط مائوئیستی و سازمان جوانان مترقی

گذاشت. این

جمع جدید از مخالفان که در اول وهله نام گروه یا جمع را به خود نداشت، از آنجایی که

مدعی وارد نمودن "انتقادات اصولی" بر سازمان و شخص اکرم یاری بود، لهذا، بنام

"انتقادیون" شهرت یافته اند. در راس این جمع، فردی بنام داکتر فیض احمد قرار داشت.



جالب آنست که این فرد، شاگرد مستقیم صدر یاری در دوره مکتب بوده، و الفبای مبارزه را نیز خود صدر به وی تدریس نموده بود).

انتقادیون با ارائه نبشته یی تحت عنوان "باطرد اپورتونیسیم در راه سرخ انقلاب پرولتری به پیش!" خواستند که حساب خود را با صدر یاری و خط مائوئیستی وی تسویه کنند. بخش اعظم از این "انتقادیون"، بعداً به سال 1352 خورشیدی، تحت رهبری داکتر فیض احمد، به تشکیل گروه انقلابی خلق های افغانستان دست یازیدند. همین "گروه" بود که پس از تجاوز روس به افغانستان، به "سازمان رهایی افغانستان" تغییر نام داده، و با پیش گرفتن مشی اکونومیستی (اقتصاد زده گی و روی گشتاندن از مبارزه سیاسی انقلابی مائوئیستی و مبدل شدن به دنبالچه جنبش خود-جوش ضد اشغالگری)، و با اقتدا به تیوری ارتجاعي و ضد مارکسیستی "سه جهان" به دنباله روی از رویونیست های چینی پرداخته، و عملاً در کمپ رویونیست های "خاقان" های نوین چین قرار گرفت.

سازمان جوانان مترقی از دو سو مورد ضربات واقع گردید. از یکطرف قسمی که گفتیم عناصری که از درون خود جنبش شعله جاوید در مقابل آن قرار گرفتند یعنی "پس منظری ها" و "انتقادیون"، موجودیت آنرا به چالش کشیدند، و از سوی دیگر، دستگیری و سرکوب شمار زیادی از کدر ها و اعضای سازمان و منسوبین جریان دموکراتیک نوین، سبب گردید که این

سازمان ضربات خرد کننده یی را متحمل شود. اما آنچه که احیای مجدد سازمان را تضمین میکرد حضور سیاسی فعال شهید اکرم یاری بود، که آنها متأسفانه، با بیماری وی، میسر

نبود. در "غیاب" سیاسی صدر اکرم یاری، برادر بزرگ وی، شهید داکتر صادق یاری، کوشید تا سازمان را به پیش برد، اما متأسفانه که وی نتوانست که جای خالی صدر را پر کند، و این بود که در سال 1351 خورشیدی، سازمان جوانان مترقی، کاملاً در سرآشویی از هم پاشی قرار گرفت. طی سالهای 1352-1354 خورشیدی، آخرین تلاش ها جهت جلوگیری از فروپاشی این سازمان نقشی بر آب میگرد و این سازمان، که نخستین سازمان مارکسیستی کشور ما است، برای همیشه به تاریخ می پیوندد. پس از چهارمین نشست عمومی، نه تنها سازمان منحل میشود، بلکه کلیت جنبش دموکراتیک نوین در سرآشوب، تشتت و تفرقه وسیعی قرار میگیرد که طی آن، نه تنها امید ایجاد حزب پیشاهنگ، عملاً از عرصه بدر میروند، بلکه، فراقسویین بازی ها و گروهبازی های عمدتاً غیر اصولی، جای مبارزه تیوریک و تشکیلاتی اصولی را گرفته، و خط مائوئیستی شهید اکرم یاری، هژمونی خویش را بر جنبش از دست میدهد. با اینهمه، هنوز بودند عناصر و بعضاً حلقاتی که میکوشیدند تا بر همان خط شهید اکرم یاری مبارزه را از پیش برند، اما زمان، زمان تشتت و انشعابات پیاپی بود، و بدین ترتیب بود که جریان شعله جاوید، به طیفی نامتجانس از گروهبندی ها و حلقات عمدتاً غیر اصولی منقسم گردید.

با آنکه شهید صادق یاری، در اوج حاکمیت خود کامه ی "جموری شاهانه" سردار محمد داود یعنی در اواسط دهه پنجم یعنی قبل از کودتای رویونیست های "خلق" و "پرچم"، قادر گردیده بود تا سازمان جدیدی بنام "سرخا" را بوجود آورده، و از شرافت اندیشه

مائوتسه دون در برابر حملات رويزيونيست ها و "انتقاديون" دفاع به عمل آورد، اما "سرخا" با آنهمه انطباط پذيري و مخفي كاريي كه داشت، متاسفانه، در اثر نفوذ عمال "خاد" يعني نيروهاي "امنيتي و استخبارات" رژيم مزدور "خقلي" در آن، بوسيله آن رژيم جهني شناسايي شده، و مورد حمله قرار گرفت. تقريبا بخش اعظم رهبري آن دستگير گرديده، و با زنداني شدن و اعدام ايشان، سرخا، از رهبري انقلابي محروم گرديد. از آنجايي كه سازمان "سرخا" ساختار تشكيلاتي زنجيره يي داشت، بي ارتباط ماندن اعضاي اين سازمان در دراز مدت، آنان را فهماند كه رهبري از بين رفته است. همين بود كه اعضاي اين سازمان، به ساير تشكلات چپي و انقلابي پيوستند. رژيم مزدور و طنفروش "خقلي" و "پرچمي"، صدر اكرم ياري و برادرش داکتر صادق ياري هر دو را به قتل رسانيدند.

شبهه يي در مورد آخرين سالهاي زنده گي شهيد اكرم ياري:

پس از آنكه جريان شعله جاويد بوسيله "اكونوميست هاي انتقاديون"، "پس منطري ها"، "محل رستاخيز" و ساير محافلي كه از رهبري سازمان جوانان مترقي ناراضي بودند، به نفاق كشانیده شد، صدر اكرم ياري كه صحت اش نيز خوب نبود، به زادگاه خود، جاغوري آمد. پدر و جد وي، از فنودالهاي بزرگ جاغوري بودند. اما صدر اكرم ياري كه با ايمان به ايدئولوژي زحمتكشان، در برابر ايدئولوژي و راه ورسم زنده گي پدران فنودال خود قرار گرفته بود، اينك زمين هاي موروثي ايشان را براي دهقاناني كه در آن كار ميكردند، تقسيم نموده به آنها بخشيد. سپس دختر يكتن از دهقانان خود را (كه اينك صاحب زمين شده بود)

به نکاح در آورده، و خود فقیرانه و آبرومندانه در روستا زنده گی میکرد. اما، تانکهای جنایتکاران "خلفی-پرچمی" که مانند سگ شکاری بو میکشیدند، ویرا در همان گوشه تنهایی به حال خود نماندند و ویرا دست بسته، به کابل آورده، و پس از به بند کشیدن، به شهادت رسانیدند.

انتقادیون و "تکاملات" ایشان:

گروه انقلابی خلق های افغانستان که "ثمره" نفاق اندازی های بخش قابل ملاحظه انتقادیون بود، تحت رهبری داکتر فیض، با در پیش گرفتن مشی اکونومیستی و ضد مائوئیستی، به جای آنکه به مسئله جنگ خلق پردازد، هر چه بیشتر به دنباله روی از سیاست های "خاقان" های چینی روی آورد. بخشی از بدنه این تشکیلات که بعداً به "اخگر" مشهور شد، از این "گروه" بریده، و از آنجایی که نشریه این انشعابیون بنام "اخگر" بود، به سازمان "اخگر" معروف شده است. "اخگری ها" در اول، به تاسی به مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون از داکتر فیض بریدند. اما، بخش عمده از کادر رهبری این سازمان که در غرب بود، تحت تاثیر مرتدان پیرو "انور خوجه" رهبر "حزب کار آلبانی"، به رد مائوتسه دون پرداختند. اما، رشد و اوجگیری مبارزات مسلحانه و انقلابی توده یی تحت رهبری احزاب مائوئیستی و مائوتسه دون اندیشه در کشورهای مختلف، حقانیت مائوئیسم را به اثبات رسانید. از همین رو بود که "اخگر" تحت تاثیر اوضاع بین المللی، و نیز با عمق بخشیدن به تحلیل خویش از ارتداد "رهبری" سازمان، دوباره به تایید از مائوتسه دون

پرداخت. اما اینبار، با گرایش غالباً سنتریستی، مائوتسه دون را يك مارکسیس-لنینیست کبیر میخواند، اما از "صاحب اندیشه" بودن وی یادی نمیکرد، بلکه به رد آن نیز توسل میجست. گروه اخگر ظاهرًا با کشته شدن "توریالی" نام از رهبران برجسته آن، روبه تلاشی گذاشت. به هر حال، در نیمه دوم دهه شصت خورشیدی، این سازمان به تاریخ پیوسته بود. داکتر فیض احمد، رهبر سازمان رهایی، بعد ها، متوجه موضعگیری های نادرست خویش در خصوص سازمان جریان مترقی شده، و نادم از این بود که چرا بر ضد صدر اکرم یاری اعلام مواضع نموده است. (به استناد از "سازمان انقلابی افغانستان") اما، عملاً، خط اکونومیستی سازمان رهایی، به قوت خویش باقی بود، و اظهار ندامت رهبر این سازمان، بیشتر به درخواست "تبرئه شخصی" می ماند تا یک اقدام سیاسی-ایدئولوژیک.

و اما در مورد بدنه اصلی انتقادیون:

بدنه اصلی انتقادیون، پس از پیروزی کودتای رویونیست های مزدور روس، یعنی پس از کودتای "هفت ثور"، به "سازمان رهایی افغانستان" تغیر نام داده، و مبارزه بر ضد نیروهای اشغالگر و سوسیال-امپریالیسم روس را در دستور کار قرار داد. شهید مجید کلکانی که از سالیان نیمه اول دهه پنجاه در ائتلاف با داکتر فیض قرار داشته، و در گروه انقلابی خلق های افغانستان عضویت داشت، به سال 1358 خورشیدی، راه خویش را از اکونومیست های "فیضی" جدا نموده، و مشترکاً با برخی از کادر های انقلابی که سابقه "شعله پی" یعنی

سابقه عضویت در "سازمان جوانان مترقی" یا حضور فعال در جنبش شعله جاوید داشتند، به تاسیس سازمان آزادیبخش مردم افغانستان همت گماشت.



**تصویری از:**

**شهید رفیق مجید کلکانی، انقلابی نستوه و نماد مبارزه مسلحانه انقلابی در افغانستان**

ساما، کودتای رویزیونیستی "هفت ثور" و تجاوز سوسیال-امپریالیزم شوروی بر افغانستان را به شدت تقبیح نموده، و با اقدام به مقاومت مسلحانه بر ضد متجاوزان، شرافت شعله یی را در عرصه نبرد مسلحانه و عادلانه خلق ها به اثبات رسانید. اما، از آنجایی که ساما خود متشکل از محافل مختلف و برخاسته از زمینه های خطی گوناگونی بود، نمی توانست از انسجام تیوریک برخوردار باشد. با آنکه خط شهید مجید کلکانی در آغاز، خط حاکم بر سازمان بود، اما عمر کوتاه شهید مجید پس از تاسیس ساما، سبب گردید که پس از شهادت

وي بدست باند جنايکار پرچمي، انسجام تيوريک ساما تضعيف گردد. با دستگيري و به شهادت رسيدن نادر علي دهاتي، از کادر هاي برجسته و رهبر ساما پس از مجيد، ساما يکبار ديگر ضربات محکمي را متحمل شد. داکتر هادي محمودي، که يکي از کادر هاي مطرح ساما بود، پس از آن، راه خود را از ساما جدا نموده، و با انشعاب از ساما، و در پيوند با برخي از محافلي که اعضاي آن سابقه "شعله يي" داشتند، به تاسيس سازمان انقلابي وطن پرستان واقعي پرداخت. اما ساوو، از مارکسيسم-لنينيسم-اندیشه مائوتسه دون دست کشيد، و بدین ترتيب، خط و خال سنترستي هادي محمودي، کاملاً هويدا گرديد. سپستر، وي "اتحاد مارکسيست-لنينيست هاي افغانستان" را بوجود آورد. اما، در صفوف املا، بخش قابل ملاحظه از افراي بودند که هنوز باور استوار به مارکسيسم-لنينيسم-اندیشه مائوتسه دون داشتند. از همين رو بود که از "املا" ي سنتريست جدا شده و بنام "املا-بخش مائوتسه دون انديش" معروف شدند. اين بخش، بعدها، در پروسه يي که منجر به وحدت بخشي از نيروهاي مائويست گرديد، سهم فعال داشت.

يک ديگر از سازمانهاي رزمنده چپي در افغانستان که پس از کودتای هفتم ثور، عرض اندام کرد، سازمان پيکار برای نجات مردم افغانستان بود که به سال 1358 خورشيدی، اعلام موجوديت کرد. اين سازمان نیز از شرافت شعله يي بودن بر ضد دژخيمان خلقی-پرچمی و سوسيال-امپرياليسم روسی به دفاع برخاسته، در سنگر های داغ مبارزه به خاطر رهايی وطن از چنگال سوسيال-امپرياليسم، متحمل صدمات فراواني گرديد. برخی از کدر

های این سازمان که توسط توله سگان "امنیت ملی" رژیم پوشالی دستگیر شده بودند، به نگارش "ندامت نامه" ها و ننگ تسلیم شدن به رژیم پوشالی تن در دادند. حساب این خاینان که در شمارشان اشخاصی "حکیم توانا" – بعد ها توسط رژیم کودتایی "رشد" داده شد- وجود داشت که مسئولیت جانباختن صدها انقلابی شعله یی را به گردن دارند. خاینان، هویت و مخفی گاه های انقلابیون را برای رژیم کودتا افشا میکردند و انقلابیون را به دام رویونیست های خلقی-پرچی می انداختند. حساب این عده از خاینان از حساب آنده از کدر ها و صفوف "سازمان پیکار" که در راه رهایی وطن جانبازی ها کردند و از شرافت شعله یی بودن آنی غافل نایستادند، کاملا جدا میباشد.

#### **و اما اندکی دیگر در مورد انشعابات درون اکونومیستها:**

قبلا متذکر گردیم که شهید مجید کلکانی مشی رویونیستی "سه جهان" خاقان های نوین را که از سوی گروه انقلابی خلق های افغانستان اتخاذ شده بود، رد نمود و با توجه به این مورد برخی از موارد مهم دیگر نظیر مسئله راه اندازی مبارزه از جهت تقدم در شهر یا ده، از داکتر فیض احمد و "گروه انقلابی" برید. سپس "اخگر"ی ها تحت رهبری انجنیر توریالی از سازمان رهایی افغانستان ( که ادامه ی گروه انقلابی خلق ها بود) بریدند. سپس چندین بار سازمان رهایی به گسست ها و انشعابات از سوی برخی از اعضا و هوادارانش مواجه گردید. برخی از کادر های این سازمان که مدعی مارکسیسم-لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون بود، سر از گریبان تروتسکیسم برآورده، و با انشعاب از آن سازمان، گروهکی مشهور



به "چپ رادیکال" را ساختند. سپس جمعی که اینک خود را " سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان" میخوانند از سازمان رهایی گسیخته و با رد مارکسیسم-لنینیسم، به گونه التقاطی، ترکیب خبیثه ی تروتسکی- منصور حکمت را "خلق" کردند. این سازمان اخیر، چیزی سوای "چتل نویس" ناشیانه حزب کمونیست کارگری ایران نیست. حتی مصالح ایدئولوژیک آنرا همان مواد خام و "مارکسیسم" ناشیانه حکمتیست ها یعنی لیبرالیسم "چپ" تشکیل میدهد.

امروزه نشریه "کارگر" از سوی بخش به اصطلاح "علنی" این سازمان در داخل افغانستان و در شهر کابل یعنی در "زیر ریش" اخوان المسلمین و نیرو های اشغالگر، به مامشات و مغازله با دموکراسی پوشالی رژیم کرزی مصروف بوده، رژیم پوشالی را مشروعیت میبخشد.

اینکه سازمان انقلابی افغانستان در اسناد دومین کنگره خویش "چپ رادیکال" و "سازمان سوسیالیست های کارگری" را چپ و مارکسیست-لنینیست میدانند، ناشی از انحراف اپورتونیستی خود سازمان انقلابی افغانستان است. دو گروهک نامبرده نه تنها مارکسیست نیستند بلکه دشمنان قسم خورده ی مارکسیسم-لنینیسم اندیشه مائو تسه دون میباشد. شاید خون شریکی تاریخی سازمان انقلابی افغانستان با دو گروهک مذکور، سبب آن گردیده باشد که این سازمان، اعضای آن دو گروهک را "رفیق" خطاب نموده، آن دو گروهک را در ردیف

سازمان های چپی افغانستان یاد میکند. سازمان انقلابی افغانستان، آخرین بخش تا حال اعلام شده بی است که از بدنه سازمان رهایی افغانستان انشعاب کرده است.

یکی از بیماری های مزمنی که در سازمانهای چپی افغانستان، از سالهای 1357 تا اواخر سالهای شصت خورشیدی وجود داشت، همانا "مجاهد نمایی ها و "اسلام بازی" های نیروهایی بود که فکر میکردند با "تلبس" راهی به دهی برند. از "سازمان پیکار" گرفته تا "ساما" و "رهایی" حول این "تاکتیک" نافرجام میگشتند و عاقبت کار، در غرقاب این "اسلامیزم" به بنبست های تیوریک جدی مواجه شدند.

از اواسط سالهای شصت خورشیدی، عمدتاً تحت تاثیر جنبش بین المللی کمونیستی که از مائوئیسم، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و جنگ خلق پیرو تحت رهبری صدر گونزالو ملهم بود، اصولیت انقلابی در حالت نضج گیری بود.

این بار، بخش هایی از بقایای چپ "شعله یی" که از اکونومیسم و "اسلامیزم" طرفی نبسته بودند، چاره ی کار را در برگشت به خط اصولی مائوئیستی و پذیرفتن خط سرخ رفیق اکرم یاری به مثابه یگانه خط صحیح در جنبش دموکراتیک نوین افغانستان دیده، و بر این مبنا، به صف بندی سیاسی-ایدئولوژیک پرداختند. در این میانه، از بقایای "سازمان پیکار" گرفته تا نفراتی از "ساما" و گروه های انشعابی از آن نظیر "املا-بخش مائوتسه دون اندیشه" متوجه موجه جهانگیر مائوئیسم شدند. سازمان اتحاد انقلابی کارگران افغانستان، حزب کمونیست افغانستان و سرانجام حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، "مائوئیست های

افغانستان" و... از دل این توفان خروشنده مبارزه دو خط، به نیت برگرفتن مائوئیسم سر  
برکردند. متأسفانه، غلبه خط اپورتونیستی باب آواکیان در "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی"  
سبب گردید که مائوئیسمی که به افغانستان برسد، شکلی "از شکل افتاده" و لیبرالیزه شده ی  
آن باشد. متأسفانه دست آورد های تیوریک و پراتیکی حزب کمونیست پیرو که ادامه دهنده  
و تکامل دهنده مائوئیسم بین المللی بود، در افغانستان هنوز نفوذ فعال نداشت. هنوز صدر  
گونزالو و مائوئیسم را از پرویزن اندیشه انحرافی باب آواکیان مینگریستند. این دید  
انحرافی، سپس تحت تاثیر پیوستن سنتریست های افغانستانی به کمپ پراچندا-بهاترای و  
رویزیونیسم پراچندایی، بیشتر از پیش، در گرداب انحراف و رویزیونیسم فرو غلطید.  
سازمان کارگران افغانستان – به مثابه گردان پشاهنگ پرولتاریای افغانستان- که در سال  
1385 (خ)، به گونه فعال، مبارزه سیاسی-ایدئولوژیک متمرکز بر سازماندهی ستمدیده  
گان بر ضد امپریالیسم، فئودالیسم و کاپیتالیسم بیروکراتیک کمپرادور را آغازیده، و بر ضد  
اشغالگران و رژیم پوشالی به مبارزه پرداخته بود، در همان زمان، مواضع خویش را در  
سطح ملی اعلام داشته بود، نیز در همان زمان، برضد اپورتونیسم مسلط در سطح جنبش،  
که بر برج عاج اروپا و ینگه دنیا، "نبرد ببر ها را از دور تماشا میکردند" قیام نموده بود، و  
خواهان آن بود که جنبش انقلابی کشور را رادیکالیسم و عمق اصولی بخشد. این سازمان،  
سپس با نیل به آگاهی ژرف از ماهیت دست آورد های تیوریک صدر گونزالو، به مائوئیسم  
و ضرورت برگرفتن آن، دفاع از آن و سپس به کار بستن آن در شرایط خاص افغانستان پی  
برده، و با شعار "زنده باد مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم" بر ضد خطوط و

نحله های اپورتونیستی و سنتریستی که در حرف از "مائوئیسم" و رفیق اکرم یاری یاد میکردند و در عمل، سرسپردگان رویونیسم آواکیانی بودند، توفیده، و لزوم پیشبرد مبارزه دو خط در سطح ملی و بین المللی را به نفع مائوئیسم دانست. این بود که سازمان کارگران افغانستان که خود را ادامه دهنده خط سرخ شهید اکرم یاری میدانست، خود را آماده آن کرد که طی پیشبرد مبارزه دو خط فعال، اندیشه انقلابی را که به کارگیری حقیقت عام مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم در شرایط خاص افغانستان باشد، پیرو راند. در حقیقت، نخستین گامهایی را که بوسیله صدر اکرم یاری و سالهای نخستین "س.ج.م" و سپس تر با "سرخا" و سایر انقلابیون پرولتری پیموده شده بود، می بایست ادامه بخشید. این کاری بود که سازمان کارگران افغانستان، بدان اقدام ورزید و اکنون با شعار های "زنده باد مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم اندیشه راهنما" و "جنگ خلق تا کمونیسم" خط درشت میان مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم و سنتریست ها میکشد. امروزه با آنکه سنتریست ها در امر تسلیم شدن به آواکیانیسم و پراچندیسم به بنیست رسیده اند و حتی عملاً به "نفی و رد" باب آواکیان و "سنتز های نوین" وی اقدام کرده اند، اما ماهیت سنتریستی شان هنوز تغیر نپذیرفته است. سنتریست ها هنوز تحت تاثیر سموم آواکیانی، ارزش بین المللی دست آورد های تیوریک صدر گونزالو و ماهیت فورمولبندی مائوئیسم از سوی وی را درک ننموده اند و در سطح بین المللی، از مائوئیسمی حرف میزنند که انتزاعی بیش نیست. مائوئیسم سنتریست ها، چیزی سوای (کوزموپولیتانیسم) نیست. مادامیکه هنوز سنتریست ها فرسنگ ها به دور از درک نمودن تز های جهانشمول مائوئیستی نظیر "جنگ خلق تا کمونیسم"، "تز رهبری

کبیر"، "اندیشه راهنما"، "میلیتاریزه نمودن احزاب کمونیستی"، "ساختمان متحد مرکز سه سلاح انقلاب" و... باشند، نمی توان آنها را مائونیست به حساب آورد. لزوم پیشبرد مبارزه دو خط در سطح ملی و بین المللی، به منظور به کرسی نشاندن مائونیسم، مبارزه خطیر کمونیست های دنیا عموماً و کمونیست های افغانستان ( که این بحث مختص آنهاست) خصوصاً میباشد. آنگاه است که جنبش دموکراتیک نوین افغانستان، قطب نمای خویش، یعنی اندیشه راهنمای انقلاب را بدست آورده، و به سوی قله های شامخ پیروزی، سربلند و به دور از سنتریسم و اپورتونیسم، به پیش خواهد تاخت.

**پایان**